

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قرآگوزلو

۲۵ اپریل ۲۰۱۲

مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد

۴. کینزینیسیم و فور دیسم

روزگار سپری شده انحلال طلبان فراری

«بعد از شکست هر انقلاب یا ضد انقلاب، در میان فراریانی که به خارج از کشور گریخته‌اند فعالیت‌های تب‌آلودی آغاز می‌شود. گروه‌های حزبی گوناگونی تشکیل می‌شوند و یکدیگر را متقابلاً متهم می‌سازند که موجب به لجن فرو رفتن اربابه انقلاب گشته و بدین ترتیب خیانت و تمام انواع ممکنه از گناهان کبیره را به یکدیگر نسبت می‌دهند. آنان با وطن خود فعالانه در ارتباط باقی می‌مانند، تشکیلاتی بر پا می‌کنند، توطئه می‌چینند، اعلامیه‌ها و روزنامه‌هایی منتشر می‌سازند و سوگند می‌خورند که تا بیست و چهار ساعت دیگر مجدداً حمله آغاز شده و این بار پیروزی حتمی است و در این رابطه حتا مشاغل دولتی را تقسیم می‌کنند. طبیعی است که این حساب‌ها غلط از آب در می‌آید و به دنبال خود سرخوردگی پشت سرخوردگی به همراه می‌آورد. در سیر تاریخی تمامی گروه‌های مختلف فراری از مهاجران سلطنت طلب سال ۱۷۹۲ (فرانسه) گرفته تا به امروز، این نکته پیوسته به چشم می‌خورد و هر کس که در میان فراریان از فهم و بصیرت برخوردار باشد، خود را از این جار و جنجال‌های بی‌ثمر - تا آن جا که بتواند آبرومندانه انجام شود - کنار کشیده و به کار بهتری می‌پردازد.» (تأکید از من است)

در ۲۶ جون ۱۸۷۴ فردریک انگلس، مقاله "برنامه کمونارهای بلانکیست فراری" را با چند سطر پیش نوشته شروع کرد. در این رابطه تذکر چند نکته لازم است.

۱. ما جا و بی‌جا و ربط و بی‌ربط در دهها مقاله - از جمله مقاله شماره ۳ همین مجموعه - به تأکید نوشته‌ایم که سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس از درون نقد سوسیالیسم اتوپیک، عقلانی، تخیلی، غیرکارگری، خرده بورژوائی و بورژوائی امثال دورینگ و پرودون و اوئن و باوئر و استریتنر و دیگران بیرون آمد و هویت طبقاتی خود را در ارتباط **تنگتنگ** و مستقیم و غیرمجازی با جنبش رزمنده کارگری و نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری تثبیت کرد. بلشویک‌ها نیز ایضاً از طریق نقد متدولوژیک کائوتسکی و برنشتاین و پلخائف و اتخاذ تاکتیک و ستراتیژی هوشمندانه و به هنگام بلشویک شدند. در نتیجه در این جا نه فقط صحبت از نفی نقد نیست، بل که دقیقاً به عکس همه تمرکز نویسندگان بر ترویج نقد است.

۲. زمانی "چپ‌های رادیکال" به شاملو گیر می‌دادند که در وصف زنش شعر عاشقانه می‌گوید و از مایاکوفسکی فاصله گرفته است و زمان دیگر یورش می‌بردند که برای ناصر ملک مطیعی فیلم‌نامه آگوستی نوشته است. چنین است رسم روزگار! حالا هم به ما گیر می‌دهند که در جنگ حماس و حزب‌الله و سایر مبارزان فلسطینی علیه اسرائیل جانب نوار غزه را گرفته‌ایم و در نوشتن یک سناریو ی مذهبی به یاری استاد بیضائی رفته ایم. اسکن می‌کنند و خود را مانند مجنونان به در و دیوار می‌زنند که بیا و ببین. تا می‌توانید افشاء کنید و فحش بدهید و این و آن را گوساله و بزغاله و دولیتل و استالینست و سر دبیر پراودا و هکذا بخوانید. اما اگر قرار باشد آینده به گذشته باخته باشد سرنوشت شما در آب‌های دور دست قرون تبدیل شدن به همان تک یاخته است.

۳. خود تبعیدیانی که از طریق فرودگاه به آغوش گرم سوسیال دموکراسی و دولت‌های کریمه رفاه غلتیده اند البته حق دارند در این "افشاء گری" نقش اول را بازی کنند. کسانی که نان رسانه‌های امپریالیستی مانند رادیو تلویزیون بی بی سی و امریکا و زمانه و فردا و دی روز را می‌خورند البته که نباید نگران سلامت رضاء شهابی باشند. حساب و کتاب این خود تبعیدیان بی‌شک با تبعیدیان اجباری لیبرال هم متفاوت است تا چه رسد به تبعیدیان چپ و سوسیالیست که از درون آتش و خون دهه شصت جان به در برده اند. تبعاً نوشته انگلس - مستقل از مناسبت آن - برای وصف حال این فراریان نقلی بر صدر این مقاله آمده است. در قیاس با این "مبارزان" کاغذی، نگارنده دست بلانکیست‌ها را می‌فشارد و در برابر مبارزات بی‌امان آنان سر تعظیم فرود می‌آورد. گیرم که این قیاس از اساس مع الفارق است. باری فراریانی که حالا به جای اصلاح طلب **انحلال طلب** شده و بر طبل جنگ و تحریم می‌کوبند و در کنفرانس‌های "دموکراتیک" برای دولت آینده رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر تعیین می‌کنند و برای اعضای کابینه‌شان از مجالس به غایت ارتجاعی شاه عبدالله و آل خلیفه رأی اعتماد می‌گیرند و اپوزیسیون یک سره ضدانقلابی سوریه (برهان غلیون) را سرمشق قرار می‌دهند؛ واقعی‌ترین مصداق کلیات نقد انگلس محسوب می‌شوند. باری...

****در ادامه سلسله مقالات "مبارزه طبقاتی..." به نقد یکی دیگر از جریان‌های حاضر در عرصه تضاد کار - سرمایه می‌پردازیم و از تئوری‌پردازی‌های جان مینارد کینز سخن می‌گوئیم. با این یاد آوری:**

در چند مقاله به ابعادی از نقد کینزینیسیم و سوسیال دموکراسی وارد شده و به تفصیل سخن گفته‌ایم. از جمله در مقاله **"کینزینیسیم به جای نئولیبرالیسم"** مندرج در ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۸۷ ش ۲۵۷ و ۲۵۸ / بخش سوم مقاله **"امکان‌یابی مکان دفن نئولیبرالیسم - عروج و افول سوسیال دموکراسی"**، ۱۳ بهمن [دلو] ۱۳۸۹ - ۳ فیبروری ۲۰۱۱ / **روزی به قامت عصر طبقه کارگر** (و پاسخی کوتاه به سوسیال دموکرات‌های لیبرال وطنی)، ۸ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۰ - ۲۸ اپریل ۲۰۱۱ [دو مقاله اخیر در سایت‌های مختلف منتشر شده] و البته در کتاب **بحران**.

در میان سوسیال دموکرات‌های لیبرال، مهرداد مشایخی از آن درجه شعور اکادمیک بهره داشت که در سخنرانی بروکسل و یکی دو جای دیگر در نقد مواضع نگارنده و دفاع از موضع خود - که طبقه کارگر ایران را یک اقلیت ۲۰ درصدی می‌دانست - مباحثی جدی را به میان بگذارد. اختلاف نظر سیاسی؛ روشی و فکری به جای خود اما جای مشایخی در میان سوسیال دموکرات‌ها خالی است.

کینزینیسیم و فوردیسیم

سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ دورانی طولانی است که بشریت شاهد جنگ نیست. در این سال‌ها، شیوه تولید سرمایه‌داری توانست حداکثر امکانات مناسب را برای رشد خود بیابد. مونوپل‌ها و سرمایه‌های مالی تبدیل به ساختار اصلی و راهنمای رشد اقتصادی گردید. تقسیم جهان میان گروه‌ها و کشورهای متروپل سرمایه‌داری کامل شد و سرمایه‌صادراتی به بخش

سودآورتر و متحرکتر سرمایه ارتقاء یافت. در این برهه که "دوران طلائی سرمایه‌داری" خوانده شده است، اقتصاددانان بورژوازی از جمله سومبارت، لیفمان، شولتسه و گاورنیتس به ستایش از تئوری سرمایه‌داری سازمان یافته پرداختند. این نظریه پردازی‌ها از سوی جناح راست انترناسیونال دوم - به ویژه در دوران انحطاط آن - وام گرفته شد تا تغییرات جدید در سرمایه‌داری و جهت‌گیری به سوی سوسیال دموکراسی بهانه‌ای برای به بایگانی سپردن آموزه‌های سوسیالیسم علمی باشد. اولین جنگ جهانی، تئوری سرمایه‌داری سازمان یافته را زیر خروارها خاک دفن کرد. اما در متن بحران ۱۹۲۹ این تئوری بار دیگر برخاست و این دفعه در مقام تنها دماسنج تشخیص، کنترل و حل بحران از سوی "جان مینارد کینز" و هوادارانش فرموله شد. به نظر کینز در جامعه مدرن بورژوائی عرصه قوانین اقتصادی - خودکنترلی بازار - به تدریج محدودتر می‌شود. حال آن که تنظیم آگاهانه فعالیت‌های اقتصادی به پشتوانه عملکرد بانک‌ها به نحو خارق‌العاده‌ای توسعه می‌یابد. به این اعتبار کینز و روشن‌فکران طرح نو، به رهبری و دخالت مستقیم دولت در تمام امور اقتصادی رسیدند.

در تئوری‌های کینز رکود اقتصادی نتیجه فقدان سطح مناسبی از سرمایه‌گذاری مولد توسط سرمایه‌داران است. آن هم بدین اعتبار که موقعیت و دورنمای سود (profit) قابل توجه نیست. به همین سبب نیز دولت می‌تواند - و باید - شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری توسط سرمایه‌داران را فراهم کند. کینز گمان می‌زد که اوضاع اقتصادی زمانی از رکود خارج خواهد شد که دولت تقاضای مصرف را از طریق اعطای اعتبار اضافی به سرمایه‌داران تشویق کند.

مبنای اساسی جان مینارد کینز بر پایه مصالحه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، توزیع مجدد درآمد و ثروت و تنظیم سرمایه بود. در دوران طلائی سرمایه‌داری، کشورهای اصلی از رشد سریع اقتصادی، بی‌کاری کم، افزایش استانداردهای زندگی و ثبات اجتماعی بهرمنند بودند و کشورهای فرعی نیز می‌توانستند از طریق جای‌گزینی واردات با صنعتی سازی اجتماعی، رشد داخلی را ارتقاء دهند.

الگوی اصلی کینز در حیطه سرمایه‌داری مبتنی بر مداخله مستقیم و همه جانبه دولت به منظور تنظیم اقتصاد و کنترل بازار بود. به نظر کینز از آن جا که بازار قادر به تنظیم و محدود سازی خود نیست، الزاماً دولت می‌باید ضمن مبارزه با هرگونه مقررات زدائی بازار، مانع بحران در نظام سرمایه‌داری شود. از یک منظر روش اقتصادی کینز - به مثابه جناح چپ بورژوازی - واکنشی در برابر آنارشی درونی سیستم بازار آزاد و استفاده از ابزار سیاسی دولت در تنظیم مناسبات اقتصادی کار - سرمایه بود. در مواجهه با بحران ۱۹۲۹ کینز از ایجاد یک بانک جهانی بر مبنای پولی خنثا به نام بانکور دفاع کرد. این پول علی‌القاعده میانگینی از پول‌های معتبر و رایج جهان آن روز بود. به عقیده کینز طلا واسطه مناسبی برای تجارت نبود.

روزولت و طرح نو در نومبر ۱۹۳۲ در ایالات متحده آمریکا به قدرت رسیدند. هیتلر و حزب نازی در ۱۹۳۳ زمام امور المان را قبضه کردند و متن برنامه اقتصاد کینز در سال ۱۹۳۵ منتشر شد. در این دوران دولت‌های اصلی سرمایه‌داری یک سلسله اقدامات عمومی را در دستور کار خود قرار دادند. تأسیس نهادهای تعاونی اعطای کمک‌های مالی نقدی به سرمایه‌داران مقاطعه کار، ایجاد محدودیت‌های گمرکی به منظور حمایت از صنایع داخلی و البته سرمایه‌گذاری (صدور سرمایه امپریالیستی) به کشورهای دیگر به قصد توسعه نفوذ اقتصادی و مالی در کشورهای فرعی - به ویژه سرمایه‌گذاری کلان در صنایع نظامی - و رونق صنعت فوردیسم از اهم این اقدامات بود. یکی از ویژگی‌های سیاسی این دوران گسترش تبلیغات سرسام‌آوری است که دولت‌های سرمایه‌داری تحت عنوان دفاع از منافع مشروع ملی - که گویا از جانب کشورهای دیگر مورد تهدید قرار گرفته بود - دامن زدند. در همین برهه سیستم اعتباری کشورهای مختلف سرمایه‌داری دوباره به شکل هماهنگ سازمان‌دهی شد و تحت نظر و نظام بانک مرکزی درآمد.

دوره کینزینی - فوردیستی برهه‌ای از تاریخ سرمایه‌داری است که در جریان آن مبارزه طبقه کارگر در چارچوب رفرمیسم متکی بر افزایش دستمزدها پیش رفت. در این دوران اتحادیه‌های کارگری در قالب نمایندگان طبقه کارگر به جای پیشبرد مبارزه طبقاتی علیه کل طبقه بورژوازی، رفرمیسمی را سازمان دادند که بر مبنای آن روند مبارزه ضد استثمار در چارچوب مطالبات دستمزدی تقلیل یافت. پیروزی در افزایش مستمر دستمزدها اگرچه حامل عقب نشینی سرمایه بود اما در همین فرایند، بورژوازی موفق شد به شیوه تشدید شرایط کار و گردش هر چه فزون‌تر به سوی سرمایه‌گذاری‌های کم‌تر کاربر، بازدهی نیروی کار را افزایش دهد. افزایش دستمزد کارگران در متن چنین روندی تداوم یافت.

چنین روی‌کردی با استقبال بخشی از افراد و جریان‌های چپ مواجه شد. آتونومیست‌ها در مواجهه با رفرمیسم این دوران، مبارزه طبقه کارگر را به عنوان موتور انباشت و حرکتی مؤثر در گردش سرمایه تلقی کردند و به استقبال فوردیسم شناختند. بخشی از طرفداران تئوری فروپاشی با مشاهده قدرت ترمیم‌گر و توان خروج از بحران سرمایه به طور کلی از پوزیتیویسم بریند و به ایده‌هایی همچون روی‌کردهای سامان‌دهی (regulation approach) غلتیدند. جریان‌های موسوم به ساختارگرا (structuralism) برای حفظ روی‌کرد سامان‌دهی در متن عینیت‌گرایان وارد گود شدند.

جریان روی‌کرد کوشید به نظریه تازه‌ای در ارتباط با واقعیات عینی سرمایه‌داری مدرن دست یابد. افرادی همچون آگلی یئا (Aglietta) و لی پینتز (Lipietz) دوره بندی‌های سنتی و کلاسیک بحران سرمایه‌داری (مرکانتلیسم - بازار آزاد رقابتی - نزول سوسیالیسم) را پس زدند و به اندیشه "نظام انباشت" رسیدند. بر پایه این تئوری مراحل توسعه سرمایه‌داری از سوی ساختارهای نهادی مرتبط و متصل در کنار الگوی ضوابط اجتماعی تعیین می‌یابد. بحران طولانی سرمایه‌داری می‌تواند نمایان‌گر بحران‌های ساختاری نهادی تنظیم‌کننده و کنترل‌گر و ضوابط اجتماعی سرمایه‌داری باشد. این جریان برای تفکیک دو دوران سرمایه‌داری رقابتی و انحصاری به تعبیر گذار از "نظام بسط‌یابنده انباشت و تنظیم رقابتی" به "نظام انباشت متمرکز و منظم انحصاری" دست زد. خلاف مارکسیست‌های ارتدوکس که می‌کوشیدند با گنجاندن دوره پسا جنگ در چارچوب اندیشه عصر انتقال و طرح سرمایه‌داری انحصاری دولتی به آرمان فروپاشی سرمایه عینیت بیخشدند و به یک عبارت سرمایه‌داری انحصاری را با هزاران مشکل نماد پایان دوران سرمایه‌داری جا بیندازند، جریان روی‌کرد ساماندهی دوران پسا جنگ را نه دوره نزول سرمایه‌داری، بلکه عصر تحکیم نظام متمرکز انباشت دانست. روش‌های کینزینی - فوردیستی و مصرف انبوه و افزایش رفاه عمومی به این جریان امکان می‌داد که حتا بحران دهه هفتاد را هم از منظر بحران نظام متمرکز انباشت ارزیابی کند. بدین ترتیب امثال تونی نگری و آتونومیست‌ها بحران سوسیال‌دموکراسی را ناشی از در هم شکستن ارتباط میان افزایش دستمزد و بارآوری و تضعیف آگاهی اجتماعی دانستند و به این نتیجه رسیدند که گسست افزایش بارآوری به بحران مالی دولت انجامیده است. تمام تحلیل و نگاه این جریان نه بر پایه مبارزه طبقاتی کارگران، بلکه به اساس روابط درون سرمایه متمرکز بود. برآیند نهایی چنین جریانی به نظریه غیر مارکسیستی، لیبرالی و تمام خلقی نگری - هارت در دو کتاب مولتی تود (انبوه خلق) و امپایر (امپراتوری) منجر شد و ایشان را از درون چپ سوسیالیستی بیرون انداخت.

در مجموع مارکسیست‌های ارتدوکس - و در این دوره پل ماتیک - کینزینیسم را فقط یک راحل موقت و کنترلی در مواجهه با بحران سرمایه‌داری دانسته‌اند و مکانیسم‌های حاکم بر دولت رفاه را ناتوان از ایجاد تغییر در قوانین جهان شمول سرمایه خوانده‌اند. بحران دهه هفتاد به وضوح درستی این تحلیل را ثابت کرد. در این واقعیت کم‌ترین تردیدی نیست که جان مینارد کینز از جمله نظریه پردازان راهبردی و شاخص خانواده سرمایه به شمار می‌رود. تمام اهتمام دستگاه تئوریک کینز - که مطلقاً به استخدام دولت‌های بحران زده سرمایه‌داری امریکا و اروپای دهه سی تا هفتاد درآمد - تلاش

در راستای مهار جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بود. برای تحقق چنین هدفی، تبعاً روش‌های شبه سوسیالیستی اتخاذ شد و از همین رو پیروان مکتب وین کینزینیسیم را "سوسیالیسم خزنده" خواندند. حال آن که این جریان - و متعاقب آن خط سوم آنتونی گیدنز - بر پایه تقلیل و مهار تضاد کار، سرمایه در مسیر حفظ منافع سرمایه شکل بسته بود. کینز و دولت‌های رفاه مبارزه طبقاتی کارگران را از طریق افزایش دستمزدها به نبرد فراخواندند. این دستمزدها بیش‌تر با هدف افزایش بارآوری نیروی کار پرداخت می‌شد و در سطح اقتصاد کلان ضمانت نامه مدیریت اقتصادی جامعه را به دولت بورژوازی می‌سپرد. چنین وضعی برای یک دوره کوتاه به تعادلی موقت در سرمایه‌داری امریکا و بخش‌های وسیعی از اروپا انجامید. اما از آن جایی که پدیده‌ای به نام سرمایه‌داری متعادل و با ثبات وجود ندارد. از اواخر دهه ۶۰ و ۷۰ (میلادی) تهاجم تازه طبقه کارگر بنیاد تعادل را فرو ریخت و روند انباشت سرمایه را به بحران دیگری پیوند زد. حمله طبقه کارگر علیه خشونت سرمایه‌داری دستگاه اقتصادی کینزینی - فوردیستی را در هم شکست. با این همه طبقه کارگر در خود و غیر متحزب که حداکثر در چارچوب تشکل‌های اتحادیه‌ای محافظه‌کار سازمان‌دهی شده بود، بار دیگر مغلوب بورژوازی و ایدئولوژی جدیدش (نئولیبرالیسم) شد. در اواخر دهه ۷۰ هیأت حاکمه سرمایه‌داری برای بازتولید سرمایه و غلبه بر بحران دولت رفاه یورش گسترده‌ای را در تمام زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی علیه طبقه کارگر آغاز کرد. مرکز و ستاد اصلی این جنگ طبقاتی انگلستان تاجر و امریکای ریگان بود.

ادامه دارد....

بعد از تحریر

اوسیم بولت اهل جامائیکا است. اوسیم بولت قهرمان بلامنازع دو صد متر المپیک است. سرعت اوسیم بولت فقط به خودش مانسته است. با این حال در ایران یک پدیده با سرعت اوسیم بولت در حرکت است. تورم در کنار بی‌کاری و بی‌کارسازی... حالا دیگر سخن گفتن از بی‌کفایتی دولت نهم و دهم فقط یک فرافکنی است که نمایندگان مجلس به رهبری جناح لاریجانی آن را تبلیغ می‌کنند. ۶۰۰ میلیارد در آمد نفتی در عرض شش سال گذشته و حذف یارانه‌ها و فقیر شدن لحظه به لحظه فرودستان کم‌ترین دلالتش این است که برای اجرای عدالت اجتماعی هیچ چهار چوب مشخصی وجود ندارد و به همین منوال نیز بورژوازی ایران روز به روز فربه‌تر می‌شود.